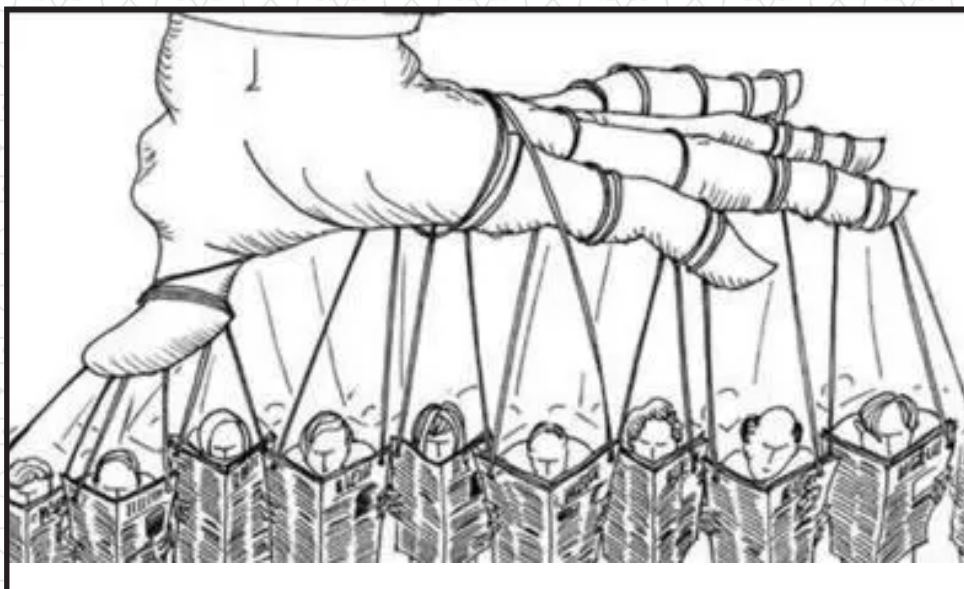




زمینه‌های نظری دمکراسی مستقیم



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شماره مسلسل: ۱۹۴۱۴
کد موضوعی: ۳۵۰



مرکز پژوهش‌های
مجلس شورای اسلامی

تاریخ انتشار:
۱۴۰۲/۰۹/۰۶

عنوان گزارش:

زمینه‌های نظری دمکراسی مستقیم

نام دفتر:

مطالعات بنیادین حکمرانی (گروه بنیادین حکومتی)

تهیه و تدوین کنندگان:

محمد مهدی میرزایی پور، محمد هادی محمودی

مدیر مطالعه:

توحید اسماعیل پور

اظهار نظر کنندگان:

محمد تقی ضرغام افشار (مطالعات اجتماعی)، محمدرضا شمس (مطالعات سیاسی)، سمیه لبافی

ناظر علمی:

مهدی عبدالحمید

گرافیک و صفحه آرایی:

انسیه بهاء بزرگی

ویراستار ادبی:

شیوا امین اسکندری

واژه‌های کلیدی:

۱. نظم خودانگیخته
۲. حکمرانی فضای مجازی
۳. فریدریش هایک
۴. دمکراسی مستقیم



فهرست مطالب

۶	چکیده.....
۷	خلاصه مدیریتی.....
۸	۱. مقدمه.....
۹	۲. پیشینه پژوهشی.....
۱۰	۳. تافلر؛ انقلاب دمکراتیک فناوری اطلاعات در فلسفه سیاسی.....
۱۲	۴. هارت و نگری؛ دمکراسی مطلق با برابری بنیادین در شبکه.....
۱۵	۵. نظریه نظم خودانگیخته.....
۱۸	۶. نتیجه گیری و پیشنهاد.....
۱۹	منابع و مأخذ.....



زمینه‌های نظری دموکراسی مستقیم

چکیده



در این گزارش که یکی از مجموعه گزارش‌های «دموکراسی مستقیم» است به بررسی انتقادی آرای بعضی اندیشمندان حامی این پیشنهاد پرداخته‌ایم. «موج سوم» از آلوین تافلر، «امپراتوری» از هارت و نگری و «نظم خودانگیخته» به روایت فردریک هابک، سه دیدگاهی است که در این مقاله بدانها پرداخته شده است. این نظریه‌ها با وجود تفاوت‌هایی که در محتوا و خاستگاه نظریه‌پردازان‌شان دارند، همگی به پیشنهاد مشترک «دموکراسی مستقیم» می‌رسند. این نکته چنانکه در نتیجه‌گیری آمده است، نشان‌دهنده آن است که این پیشنهاد نه پیشنهادی صرفاً نظری بلکه تحولی جامع است که بی‌آنکه معطل رد و قبول ما باشد به سوی ما می‌آید. از این رو باید بتوانیم ورای این نظریه‌ها و از پایه موقعیت خاص خویش در آن نظر کنیم.

خلاصه مدیریتی



بیان/شرح مسئله

پیشنهاد دموکراسی مستقیم که در سال های اخیر به تلویح و تصریح به عنوان یک جهت کلی روی میز سیاستگذاران و سیاستمداران کشورمان قرار گرفته، نه یک تغییر جزئی در ساختار حقوقی ما، بلکه تحولی کلی در فضای سیاسی ما است. هر چند اکنون موانع عملی و نظری فراوانی سر راه اجرای چنین پیشنهادی وجود دارد، با این حال درست به دلیل خصلت آرمانی، الهام بخش و تحول آفرین است. علاوه بر این، هر چند این پیشنهاد پایگاهی فناورانه دارد، به عنوان پیشنهادی عمومی، سیاست، اقتصاد و فرهنگ را نیز درمی نوردد. اینکه پیشنهاد امروزی دموکراسی مستقیم چه نسبتی دارد با آنچه به صورت کلاسیک و در فلسفه سیاسی دموکراسی مستقیم نامیده می شود مجالی دیگر می طلبد، اما به هر حال روشن است که پیشنهاد امروزی به ویژه با فناوری پیشرفته اطلاعاتی گره خورده است. گزارش پیش رو به بررسی انتقادی آرای اندیشمندانی می پردازد که دموکراسی مستقیم را اتفاقاً با استقبال از فناوری های اطلاعاتی و در مقام پیشنهاد آن یا پیشنهادی سازگار با آن، طرح و ترویج کرده اند.

نقطه نظرات/یافته های کلیدی

۱. دموکراسی مستقیم نه فقط برنامه ای محدود برای جایگزینی تصمیم دولت با مکانیسم های رأی گیری است، بلکه حرکت به سوی جایگزینی نامحدود دولت با مردم است؛ هر گونه محدودیت در این مسیر صرفاً اجرایی و عملیاتی به شمار می رود و این جایگزینی پیش از تحقق عملی در نظر کامل می شود. زمینه نیل به این هدف تغییر در ماهیت، جایگاه، کارکرد، وظیفه، حیطة و موضوع دولت است. چه جریان های اولاً سیاسی (مانند احزاب روشنفکر) و چه جریان های ثانیاً سیاسی (مانند حامیان بازار آزاد) که با رویکردهای مختلف خواستار تضعیف اصل دولت هستند از دموکراسی مستقیم به نحو اصولی حمایت می کنند و تنها ملاحظاتی درباره محدودیت های اجرایی و ثانوی دارند. کوچک سازی دولت عمده تاً چابکی و کارآمدی دولت را از رهگذر کنار گذاشتن جایگاه نمادین او دنبال می کند. گرایش های سیاسی رادیکال چنین برداشتی از دموکراسی مستقیم دارند.

۲. دموکراسی مستقیم صورت یک دولت تمام عیار است. دولتی که با فارغ شدن از هر گونه امر غیر اجرایی و برون سپاری کامل فرایند تصمیم، نقش مجری قاطع، قدرتمند و نهایی را برعهده می گیرد. محافظه کاران با این برداشت به دموکراسی مستقیم علاقه مندند.

پیشنهاد راهکارهای تقنینی، نظارتی یا سیاستی

نظریه پردازان دموکراسی مستقیم بیشتر در جهت کنار زدن دولت و گام گذاشتن در یک وضعیت آرمانی بی دولتی گام برمی دارند. این نظریه پردازان سیاست های مطلوب خویش را مستقیم یا غیرمستقیم، در لفافه ای از گفتارهای تقدیری و تاریخی به دولت ها تحمیل می کنند. در مقابل، دولت (حکومت) باید از پایه موقعیت خاص خویش و به نحو محدود پیشنهاد دموکراسی مستقیم را بپذیرد، به بیان دیگر آن را صرفاً در محدوده ابزارها نگه دارد، به جای آنکه چون یک پیشنهاد جامع و جهان شمول بپذیرد.

۱. مقدمه

این گزارش یکی از مجموعه گزارش‌های «دمکراسی مستقیم» است که با نگاهی انتقادی به «زمینه‌های نظری دمکراسی مستقیم» می‌پردازد. دمکراسی مستقیم در این مجموعه به‌عنوان پیشنهاد نهایی فناوری اطلاعات برای حکمرانی مطرح شده است. در دو گزارش دیگر با عنوان «گسترش فناوری‌های اطلاعاتی در راستای دمکراسی مستقیم» و «دمکراسی مستقیم در ایران»، اولاً تلاش شده این پیشنهاد به‌عنوان ایده‌ای پیش‌برنده در تاریخ و توسعه فناوری‌های اطلاعاتی شناخته شود، ثانیاً نشان داده شود که گسترش این فناوری‌ها در ایران به تلویح یا تصریح سیاستمدارانی که از این گسترش حمایت کرده‌اند، در راستای چنان پیشنهادی بوده است. دمکراسی مستقیم البته یک پیشنهاد نهایی و یک ایده الهام‌بخش است، هر چند موانع عملی و نظری فراوانی سر راه اجرای فی‌الحال چنین پیشنهادی وجود دارد، با این حال درست به‌دلیل خصلت آرمانیش، الهام‌بخش و تحول‌آفرین است. به علاوه، هر چند پایگاهی فناورانه دارد، به‌عنوان پیشنهادی عمومی، سیاست و اقتصاد و فرهنگ را نیز درمی‌نوردد. همچنین، اینکه پیشنهاد امروزی دمکراسی مستقیم چه نسبتی دارد با آنچه به‌صورت کلاسیک و در فلسفه سیاسی دمکراسی مستقیم دانسته می‌شده مجالی دیگر می‌طلبد، اما به‌هر حال روشن است که پیشنهاد امروزی به‌ویژه با فناوری پیشرفته اطلاعاتی گره خورده است. گزارش پیش رو به بررسی آرای اندیشمندانی می‌پردازد که دمکراسی مستقیم را اتفاقاً با استقبال از فناوری‌های اطلاعاتی و در مقام پیشنهاد آن یا پیشنهادی سازگار با آن، طرح و ترویج کرده‌اند.

دیدگاه‌های سیاسی مختلف و گاه حتی متضاد از تحول سیاسی در راستای دمکراسی مستقیم دیجیتال حمایت کرده‌اند، نمی‌توان این دیدگاه‌ها را یکسره با توسل به جبر تکنولوژیک نادیده گرفت. چه دمکراسی دیجیتال را حاصل جبر تکنولوژی بدانیم یا برعکس، آن را تنها محصول اراده‌های سیاسی ارزیابی کنیم، به‌هر حال اندیشمندان مختلفی با دیدگاه‌های متفاوت به پیشنهاد واحد دمکراسی مستقیم رسیده‌اند و آن را با فناوری‌های اطلاعاتی هم‌راستا دانسته‌اند. مهم این است که گستره تحولی را که از طریق این فناوری‌ها به ساختار سیاسی ما پیشنهاد می‌شود بشناسیم و بدانیم هر سیاست‌خردی در مواجهه با فناوری‌های اطلاعاتی باید بخشی از سیاست کلان ما در مواجهه با آن نیروهایی باشد که آن پیشنهاد را پیشنهادی ضروری و گریزناپذیر کرده‌اند. این نیروها که در سه‌گانه این مجموعه گزارش به بخشی از آنها اشاره شده و هر کس بخواهد سیاست مشخصی در این حوزه داشته باشد، به ارزیابی و توزین انضمام آنها نیاز دارد، دو برداشت عمده از دمکراسی مستقیم دارند:

۱. دمکراسی مستقیم نه فقط برنامه‌ای محدود برای جایگزینی تصمیم دولت با مکانیسم‌های رأی‌گیری است، بلکه حرکت به‌سوی جایگزینی نامحدود دولت با مردم است؛ هرگونه محدودیت در این مسیر صرفاً اجرایی و عملیاتی به‌شمار می‌رود، و این جایگزینی پیش از تحقق عملی در نظر کامل می‌شود. زمینه نیل به این هدف تغییر در ماهیت، جایگاه، کارکرد، وظیفه، حیطة و... موضوع دولت است. چه جریان‌های اولاً سیاسی (مانند احزاب روشنفکر) و چه جریان‌های ثانیاً سیاسی (مانند حامیان بازار آزاد) که با رویکردهای مختلف خواستار تضعیف اصل دولت هستند از دمکراسی مستقیم به‌نحو اصولی حمایت می‌کنند و تنها ملاحظاتی درباره محدودیت‌های اجرایی و ثانوی دارند. کوچک‌سازی دولت نیز عمدتاً چابکی و کارآمدی دولت را از رهگذر کنار گذاشتن جایگاه نمادین او دنبال می‌کند. گرایش‌های سیاسی رادیکال چنین برداشتی از دمکراسی مستقیم دارند.

۲. دمکراسی مستقیم صورت یک دولت تمام‌عیار است. دولتی که از طریق فارغ شدن از هرگونه امر غیراجرایی، و برون‌سپاری کامل فرایند تصمیم، نقش مجری قاطع، قدرتمند و نهایی را برعهده می‌گیرد. گرایش‌های محافظه‌کار با این برداشت به دمکراسی مستقیم علاقه‌مندند.

۲. پیشینه پژوهشی



قیمت عرضه خواهند کرد» [۲] در حقیقت تبدیل دولت به یک پلتفرم تجارت الکترونیک و تغییر مفهوم شهروند به مشتری، زمینه اصلی دموکراسی الکترونیک دانسته شده است (هرچند در این مقاله هشدارهایی هم در باب این تغییر نگرش داده می‌شود، ولی این هشدارها در لحن کلی مقاله تغییری ندادند). نهایتاً این مقاله بر آن است که «دموکراسی الکترونیکی مدینه فاضله حکمرانی الکترونیکی» است که از طریق «جریان آزاد اطلاعات» بر نهادهای غیردموکراتیک، از جمله دولت بوروکراتیک، غلبه می‌کند [۲].

سومین نوشته‌ای که می‌توان سابقه این تحقیق دانست، از دو مطلب پیشین مهم‌تر است. دکتر محسن خلیلی، استاد رشته علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد در مقاله‌ای تحت عنوان «کشاکش دولت الکترونیک با دموکراسی الکترونیک» به این پرسش پرداخته که آیا سیطره فضای اطلاعاتی بر سیاست موجب تضعیف دولت می‌شود؟ او هرچند به ارائه شواهد تاریخی نمی‌پردازد، اما تصریح می‌کند که اطلاعات همان قدر که به تضعیف دولت می‌انجامد دولت را تقویت می‌کند. او ابتدا نظریه‌هایی را برمی‌شمرد که دولت را ضروری می‌داند. آنگاه گسترش ابزارهای اطلاعاتی و ارتباطی را به همان ترتیبی که موجب تقویت شهروندان در برابر دولت می‌شود، موجب گسترش امکان‌های دولت برای اعمال قدرت می‌داند [۳]. مزیت کار خلیلی آن است که بر مسئله مهم دولت و اطلاعات دست گذاشته و بر اهمیت آن پافشاری کرده است. او معتقد است در سیاست جدید صحبت کردن از سرآغاز یک حکومت مناسبی ندارد و اگر حکومتی به هر دلیلی هست صرفاً اینکه بتواند ادامه بدهد و ضامن بقای خویش و جامعه باشد کافی است، مگر آنکه شرایطی پیش بیاید که نتواند ادامه دهد و آنگاه پرسش این خواهد بود که «چگونه باید از شر یک حکومت بد خلاص شد؟» [۳] او اضافه می‌کند: «بقای حکومت مشتمل است بر سه مؤلفه حقانیت (Rightfulness)، قانونیت (Lawfulness) و کارآمدی (Effectiveness)». به این ترتیب همه این مؤلفه‌ها را ذیل بقای دولت قابل طرح و بررسی می‌داند. نهایتاً اعتقاد خلیلی آن است که دموکراسی الکترونیکی علیه اقتدار دولت عمل می‌کند، ولی در عین حال الکترونیکی شدن دولت موجب تقویت آن می‌شود. خلیلی به این پرسش نمی‌پردازد که دولت خود چیست و سرمنشأ آن کجاست و اصلاً طرح چنین پرسشی را چنانکه گفتیم صراحتاً طرد و نفی می‌کند؛ ای بسا قدرت دولت در شکل الکترونیکی آن نهایتاً به قلب ماهیت دولت بینجامد. به خوبی می‌توانیم معنای عبارت رایج «حکمرانی خوب» (Good Governance) را در

هرچند در فضای سیاسی و فکری کشور در طول سالیان پیش و پس از انقلاب بارها به انواع دموکراسی مستقیم (اعم از دموکراسی محض، رادیکال، دیجیتال و غیر آن) ارجاع شده است، اما آثار نظری جدی در این زمینه محدود به آثار ترجمه‌ای هستند. سایر آثار و مقالات هم به کارکردهای دموکراسی مستقیم پرداخته‌اند و نتوانسته‌اند آن را به‌عنوان یک نظریه سیاسی جدی در نظر بگیرند. در مقاله‌ای تحت عنوان «اعتماد عمومی و دموکراسی الکترونیکی»، از طریق نظرسنجی از مدیران دولتی، اساتید و دانشجویان این نتیجه حاصل شده که دموکراسی الکترونیکی تأثیر مثبتی بر اعتماد میان دولت و مردم خواهد داشت [۱]. فارغ از شیوه انجام این تحقیق باید توجه کنیم که زمان تهیه این پژوهش در نخستین سال‌هایی است که پیشنهاد دموکراسی مستقیم دیجیتالی در فضای سیاسی کشور طرح شده بود.

در مقاله دیگری تحت عنوان «حکمرانی الکترونیک، چالش‌های دموکراسی»، به اثر فناوری اطلاعات بر ساخت سیاسی توجه شده است. نویسندگان این مقاله ترویجی بر آن هستند که «فناوری‌های دیجیتال شهروندان را خودآگاه‌تر و قدرتمندتر از دوران پیشین کرده‌اند، زیرا از یک سو دولت‌ها دیگر نمی‌توانند اقتدار قاهرانه پیشین را اعمال کنند و از دیگر سو به تدریج برخی از مفاهیم مانند سرکوب، پنهان‌کاری، قانون‌گریزی، مرزهای ملی و سانسور بی‌معنا شده‌اند. اینترنت به‌عنوان شاخص زیست‌سپهر مجازی، پتانسیل دموکراتیک دارد؛ زیرا در ورای کنترل‌های قاهرانه حکومت‌ها سبب‌ساز پیدایش فضایی می‌شود که رایزنی‌های دموکراتیک را آسان می‌سازد» [۲]. باقی این مقاله به شرح مبشّرانه همین موضع مشهور اختصاص دارد. همچنین در این مقاله از سازگاری «دولت الکترونیک» و «دموکراسی الکترونیک» سخن گفته شده و درحقیقت بر آن است که با تغییر ساخت دولت به یک دولت الکترونیک -در معنایی خاص- زمینه دموکراسی الکترونیک حقیقی فراهم شود: «یکی از اهداف اصلاحات اداری و به‌خصوص دولت الکترونیک استفاده از فرایندهای موفق تجارت الکترونیک حوزه بازار و وارد کردن آنها به حوزه عمومی بخش دولتی است. با انتقال الگوهای مشتری‌گرایی موجود در تجارت الکترونیک و دنیای مجازی، رفرمیست‌های دولت الکترونیک از بین رفتن انحصارگرایی‌های دولتی و قوانین محدودکننده را پیش‌بینی کرده‌اند. به جای آن مدلی دموکراتیک و انعطاف‌پذیرتر در بخش دولتی ایجاد می‌شود که به مشتریان (شهروندان) با تمام تنوع‌گرایی‌های عصر پست-فوردریسم، آنچه را که می‌خواهند در حداقل زمان با بهترین کیفیت و مطلوب‌ترین

کار واحد همه جریان‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است. در این مقاله، نویسندگان اشاره می‌کنند که مفهوم «حکمرانی خوب» به‌عنوان هدف دولت الکترونیک نخستین بار بانک جهانی در سال ۱۹۸۹ مطرح کرده است. آنگاه می‌گویند مطابق شاخص‌هایی که پس از آن سازمان ملل برای حکمرانی خوب تعیین کرد در مجموع می‌توان گفت: «دولت الکترونیک زمینه تحقق نوعی دموکراسی را محقق می‌سازد که شاید بتوان آن را دموکراسی الکترونیکی یا دموکراسی دیجیتال نامید. در این مدل جدید نقش دولت به‌عنوان فراهم‌کننده نوعی واسطه ارتباطی مطرح است که در تعامل دولت و مردم، این نقش را بیشتر خود مردم پیش برده‌اند» [۴]. این مقاله در ادامه ذیل عنوان چالش‌های فناوری اطلاعات، به امکان سوءاستفاده کارتل‌های بزرگ خبری و رسانه‌ای از فضای باز اطلاعاتی می‌پردازد. همچنین اشاره صحیحی می‌کند به تغییر شکل سازمان بوروکراتیک به شبکه‌های توزیع شده در اثر گسترش بهره‌گیری از ابزارهای ارتباطی جدید.

عبارات این مقاله باز یابیم. او اما همچنین نمی‌تواند از معنای دموکراسی بپرسد. دموکراسی که صاحب نهادهای واسطه و ارکان مختلف برای تحقق جامعه بود، آیا در شکل الکترونیک خویش چنان که خلیلی معتقد است و از متفکران غربی نقل می‌کند، همان دموکراسی خواهد ماند و صرفاً گسترش کمی پیدا می‌کند، یا به کلی تغییر ماهیت می‌دهد تا آنجا که در باب اصل دموکراتیک بودنش می‌توان تردید کرد؟

چهارمین تحقیقی که می‌توان اینجا به آن اشاره کرد، مقاله‌ای است با عنوان «نگاهی به فرایند شکل‌گیری دولت الکترونیک و چالش‌های فراروی آن»، که در آن با استناد به برخی منابع اشاره می‌شود: «دولت الکترونیک بر مبنای ایده نئولیبرالیسم قابل‌توجیه است و از نظر تئوریک می‌تواند به‌عنوان بازتابی از این ایده در نظر گرفته شود. این فرایند در حد نهایی خود به «مدل دولت مجازی» منجر می‌شود. در این مدل، فرض بر این است که «بهترین دولت بی‌دولتی است» [۴]. مقصود نویسندگان از «فرض بر این است» آن است که در مسیر رسیدن به دولت مجازی، حذف دولت دستور

۳. تافلر؛ انقلاب دموکراتیک فناوری اطلاعات در فلسفه سیاسی

چنان زیاد شده که ساختارهای سیاسی قبلی از کار افتاده‌اند و منسوخ شده‌اند. در این جامعه «هیچ‌کس مسئول نیست». او معتقد است اساسی‌ترین پیش‌فرض نظریه سیاسی موج دوم، یعنی مفهوم نمایندگی منتخب، خود مورد پرسش قرار گرفته؛ هیچ نماینده‌ای نمی‌تواند ادعا کند که «نماینده» آرای حوزه خود است. جامعه متشکل از گروه‌های تک‌موضوعی^۱ نه تنها دیگر مقاصد مشترک ملی ندارد، بلکه حتی مقاصد مشترک منطقه‌ای، ایالتی یا شهری هم ندارد. در نتیجه از دیدگاه او اکنون نوبت نهادهای سیاسی موج سوم متأثر از انقلاب در فناوری‌های اطلاعاتی است.

اما ساختار سیاسی که او پیشنهاد می‌دهد مدعی قدرت اقلیت و جامعه غیرتوده‌ای است. او حکومت اکثریت را مربوط به دوران موج دوم، جامعه توده‌ای و طبقه‌ای می‌داند که با پیدایش موج سوم اهمیت‌شان را از دست خواهند داد. او با نقل این پیشنهاد که: «بین پنجاه تا شصت درصد کنگره آمریکا باید به‌طور تصادفی از میان مردم آمریکا به همان شیوه‌ای انتخاب شود که ارتش داوطلبان خدمات سربازی را در مواقع لزوم انتخاب می‌کند»، ادامه می‌دهد که این گروه تصادفی می‌تواند از داخل

الوین تافلر برای این گزارش، نه از جهت پیش‌گویی‌هایش، بلکه از آن جهت حائز اهمیت ویژه‌ای است که پیش از آنکه گرایش چپ یا راست سیاسی داشته باشد مستقلاً نظریه پرداز فناوری اطلاعات است. فناوری اطلاعات برای او هم منظر است و هم موضوع. دیدگاه او در کتاب مشهورش «موج سوم»، خصوصاً وقتی آشکار می‌شود که در سایه فلسفه سیاسی او خوانده شود. تافلر نخست در بخش «قبرستان سیاسی» [۱] ساختار سیاسی دموکراسی نمایندگی و دولت ملی و احزاب را دچار مرگ مغزی و ناتوان از اتخاذ سیاست مشخص و تصمیم به‌موقع در مسائل مهم و یا ایجاد اتحاد و یکپارچگی سیاسی معرفی می‌کند. به نقل از یکی از نمایندگان مجلس انگلستان می‌آورد: «دیگر کاری از دست قانونگذاری ساخته نیست» و «مجلس عوام انگلیس فقط یک موزه است، یعنی یک اثر عتیقه»، و به نقل از یک کارمند عالی‌رتبه کاخ سفید می‌گوید: «رئیس‌جمهور احساس می‌کند از پشت تلفن فریاد می‌زند ولی آن طرف خط کسی نیست». به‌زعم تافلر در جهانی که سر می‌بریم که «شتاب» تحولات و «پیچیدگی» مسائل با پایان موج دوم - که متأثر از انقلاب‌های صنعتی و متناسب با دولت‌های ملی بود -

۱. در دیدگاه تافلر آنها پدیده‌های نوینی هستند؛ گروه‌هایی که دیدگاه سیاسی جامعی را نمایندگی نمی‌کنند بلکه به‌جای آن به موضوع‌های خاص مانند محیط زیست می‌پردازند و ای‌بسا نو به نو موضوعشان را تغییر دهند. تافلر ظهور این گروه‌ها را نشانه افول سازمان سیاسی گذشته ارزیابی می‌کند.

فرسوده و مخاطره آمیز نشده اند و در عین حال در هیچ زمینه ای هم این قدر عدم ابتکار و عدم تمایل به کسب تجربه و عدم گرایش به تغییر بنیادی دیده نمی شود.^۱

این دوگانگی تنها در باب آینده نیست، بلکه در باب گذشته هم وجود دارد. او بلافاصله پس از آنکه وضعیت دولت ملی و دموکراسی نمایندگی را با مرگ مغزی وصف می کند، دلیل این مرگ مغزی را به ظهور نرسیدن همه امکانات نهفته در فناوری های اطلاعاتی ذکر می کند. مرگ مغزی دولت ملی و دموکراسی نمایندگی توصیف هوشمندانه او از هسته رخدادی است که در آن هستیم؛ اما امروز پس از چهل سال از نگارش کتاب می توانیم بگوییم اتفاقاً همزمان با ظهور هرچه بیشتر فناوری های اطلاعاتی ضعف دولت در سراسر جهان شدیدتر شده است.^۲ جالب است که تافلر در خلال همین توصیف ها افزایش سازش ناپذیری گروه های مذهبی و افزایش گروه های تک موضوعی را ناشی از گسترش تکنولوژی صنعتی می خواند و فناوری اطلاعات را راه حلی برای این معضل می داند.

گروه های تک موضوعی هسته هایی هستند که به کل مسائل اجتماعی را از دریچه یک موضوع خاص می نگرند. اگر یکی از این گروه ها به عنوان مثال نسبت به مسئله نابودی محیط زیست، پایمال شدن حقوق سیاه پوستان، یا محدودیت مذهبی خاص حساس است آنگاه به هرگونه رخداد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تنها به شرطی که به این موضوع مربوط باشد توجه می کند. مثلاً خیر و شر برگزاری مسابقات المپیک صرفاً از جهت میزان تولید سوخت فسیلی قابل قضاوت خواهد بود؛ گسترش فناوری های نوین از جهت موافقتش با اقتصاد سیاسی یک گرایش مذهبی خاص قضاوت می شود؛ انتخابات ریاست جمهوری را تنها به حسب فرصتی که به گرایش های جنسیتی جدید می دهد می شود پیگیری کرد و ... به این ترتیب این هسته ها تبدیل به تشکیلاتی می شوند که همگی راه منحصر به فردی برای مطالعه و گفتگو در باب مسائل مشترک و پیگیری اخبار و زندگی عمومی - غیر از زندگی شغلی - پیدا می کنند. تافلر خبر مهمی می دهد: او می گوید این گروه های تک موضوعی که قادر و بلکه اساساً علاقه مند نیستند مسائل را در یک کلیت فراگیر مثل ملت و دولت ببینند، رفته رفته در قرن بیستم گسترش یافته اند. خبر دومی که تافلر می دهد آن است که این گروه ها سازش ناپذیرتر شده اند. کمتر از همیشه حاضرند با دولت وارد گفتگو و مذاکره شوند، یا رفتارهای خشونت بار و

1. a Destiny to Create

خانه هایشان به واسطه فناوری های ارتباطی رأی شان را بدهند. در حقیقت عنصر نمایندگی در نگاه تافلر قابل حذف است و این حذف به یاری فناوری اطلاعات ممکن شده است. او از انواع و اقسام شیوه های تازه انتخابات که به واسطه فناوری های ارتباط فراهم شده خبر می دهد و به یک دموکراسی نیمه مستقیم می رسد. دموکراسی نیمه مستقیم تافلر یک دموکراسی مستقیم است که برخی معایب عملیاتی آن برطرف شده، اما نهایتاً معنای نمایندگی در آن به کلی دگرگون است. او رأی گیری الکترونیکی را نه برای ایفای نقش سنتی انتخاب مقام های مسئول، بلکه برای وضع و اجرای قوانین به جای پارلمان می خواهد. حتی در فرازی، مثالی از تصمیم گیری مردم سوئد درباره انرژی خورشیدی و هسته ای می آورد که با ده ساعت آموزش هفتاد هزار نفر در یک دوره آموزشی درباره موضوع، رأی گیری درباره آن برگزار شد. از دیدگاه او «پیشرفت های خیره کننده تکنولوژی ارتباطات برای اولین بار امکانات حیرت آوری جهت مشارکت مستقیم شهروندان در تصمیم گیری سیاسی فراهم آورده»، به این ترتیب افراد دیگر تنها نماینده خودشان خواهند بود. نهایتاً او از توزیع تصمیم گیری صحبت می کند و جایگاه و اقتدار دولت های ملی را به سازمان های جهانی فرادولتی یا مجموعه های فرودولتی محلی واگذار می کند. به این ترتیب همه ایدئولوژی ها با ایدئولوژی او منسوخ می شوند.

تافلر خیلی زود دموکراسی مستقیم دیجیتال را به عنوان جهت اساسی حرکت فلسفه سیاسی و فناوری اطلاعاتی قرن بیست و یکم تشخیص و وعده داده است. لحن تافلر میان توصیف و گزارش با بشارت و انذار در تردد است؛ مشخص نیست حرکت به سوی آینده ای که فناوری اطلاعات برای ما می سازد ارادی است یا جبری. دوگانگی میان جبری بودن آینده یا وابستگی اش به اراده ها در همه به اصطلاح دانش های آینده پژوهانه ای که بعدها با الهام از کار تافلر تأسیس شدند وجود دارد. آینده پژوهی همواره متوجه نیرویی غیرشخصی است که از ناحیه تکنولوژی به تاریخ وارد می شود و آن را می سازد. مشخص نیست باید برای این آینده حتمی آماده باشیم یا باید آن را بسازیم. به نظر می رسد اینکه تافلر آخرین بخش از کتابش را با عنوان متناقض نمای «سرنوشتی که باید ساخت»^۱ می آورد، به دلیل بی پاسخ ماندن همین پرسش است. از سویی «جامعه ما به سرعت وارد مرحله جدیدی می شود» و از سوی دیگر «در هیچ حوزه ای مانند سیاست نهادها کهنه و

۲. در ادامه متن به پژوهش های معاصر در این زمینه توجه خواهیم کرد.

فضای مجازی گفتیم. اما آیا همان‌طور که گسترش تکنولوژی صنعتی و رسانه‌های جمعی متمرکز موجب پیدایش این گروه‌های تک‌موضوعی برای نخستین بار شد، تکنولوژی‌های اطلاعاتی مرحله جدیدی نبود که به اوج گرفتن بنیادگرایی و رادیکالیسم بیش از همیشه یاری رساند؟ در این صورت چه قضواتی می‌توان در باب پیشنهاد تافلر، با گذشت چهل و اندی سال از آن و پیشروی سریع روند جهانی‌سازی مبتنی بر شبکه داشت؟

رادیکال بیشتری از خودشان بروز می‌دهند و گرایش و فضای بیشتری در جامعه به آنها اختصاص پیدا می‌کند. تافلر در حقیقت توانسته است گسترش آن بنیادگرایی که در داعش و القاعده، گروه‌های محیط زیستی، احزاب سیاسی رادیکال، اقلیت‌های جنسیتی و اکثریت‌های نژادی و امثالهم در قرن بیست و یکم دیده می‌شود را پیش‌بینی کند. او این گروه‌ها را تضعیف‌کننده دولت و بلکه تلویحاً مخالف اصل ایده دولت می‌داند؛ راه‌حلی که پیشنهاد می‌کند و هم‌زمان سرنوشت محتومی که می‌بیند هم روی آوردن به رسانه‌های اشتراکی جمعی جدید مبتنی بر اینترنت است که بعدها به آن

۴. هارت و نگری؛ دموکراسی مطلق با برابری بنیادین در شبکه

اطلاعات این است که دست یافتن به برابری مجازی بسیار آسان‌تر از دستیابی به برابری [در] دنیای واقعی است ... همه ما در جهان مجازی برابر خلق شده‌ایم و می‌توانیم از این برابری برای حل برخی از مشکلات جامعه‌شناختی کمک بگیریم که جامعه هنوز درصدد حل آنها در جهان فیزیکی است.^۱ اگر دولت و نمایندگی سیاسی تنها در وضع عدم تقارن و نابرابری ضرورت دارد آنگاه فضای مجازی می‌تواند امیدی برای حذف دولت از جامعه باشد. اینکه فضای مجازی چگونه این برابری را ایجاد می‌کند، تا چه اندازه در این برابری موفق است، معنای این برابری در فضای مجازی چیست و آثارش کدام است پرسش‌های مهمی هستند که کمتر کسی مانند مایکل هارت^۲ و آنتونیو نگری^۳ آنها را جدی گرفته و به تفصیل به آنها پرداخته است. این دو نویسنده خود را اصطلاحاً پسامارکسیست می‌دانند که ترکیبی از مارکسیسم و پسامدرنیسم است. آنها فلسفه سیاسی فناوری اطلاعات را در قرن بیست و یکم رادیکال کرده‌اند تا به یک دموکراسی مطلق^۴ برسند. در کار آنها دموکراسی مطلق هم سرآغاز و هم غایت و انجام نظریه سیاسی فضای مجازی است. در ادامه مروری بر اثر آنان در این زمینه، کتاب امپراتوری و کتاب انبوه خلق خواهیم داشت.

هارت و نگری توجهی ویژه به شبکه دارند، اما شبکه نزد آنها چیزی بیش از اینترنت است؛ مهم‌ترین معنای شبکه در شیوه تولید شبکه‌ای است. به عقیده آنها در تولید شبکه‌ای برخلاف تولید صنعتی تقسیم کار به‌شکل کارگر در برابر کارفرما نیست، بلکه موقعیت‌ها این بار برابر خواهد بود و اصل بر همکاری افقی است؛ این همکاری افقی

نزد مارکس دولت زاییده عدم تقارن طبقاتی در جامعه است. با نظر به غایت فلسفه سیاسی او، می‌توان کار او را توضیح سیر تاریخ براساس روند برطرف شدن هرگونه عدم تقارن اساسی در جامعه تا سر حد بلاموضوع شدن دولت به‌شمار آورد. درحقیقت دولت همواره نماینده طبقاتی است که خویش را از طرق مختلف متمایز از عموم جامعه نگه می‌دارند (استعلا) و توده‌های محکوم را با ایدئولوژی می‌فریبند تا علیه نظم موجود نشورند. در انتهای تاریخ مارکس، و با از بین رفتن عدم تقارن‌ها با انقلاب پرولتاریایی، مردمی یکدست و مطلق خواهیم داشت که نیازی به دولت در معنای سیاسی‌اش ندارند. مارکس طبقه پرولتاریا (کارگران صنعتی به خودآگاهی طبقاتی رسیده) را تنها طبقه‌ای می‌داند که همواره آماده است خود را به‌نحو بی‌پایانی نفی کند. مارکس بارها تأکید می‌کند که دولت در شکل نهایی جامعه منحل خواهد شد و دیگر حداکثر می‌تواند نهادی تنظیمی یا اداری باشد [۶]. پس از او نیز همواره رهایی کامل جامعه از عدم تقارن‌های اساسی چراغ راه فلسفه سیاسی مارکسیسم بوده است. با از بین رفتن عدم تقارن دیگر طبقات اجتماعی وجود نخواهند داشت که لازم باشد برای حفظ موقعیتشان، در سیاست «نمایندگی» شوند. این خود مردم‌اند که با خودشان مستقیماً روبه‌رو هستند.

پیدایش فضای مجازی امیدهای تازه‌ای به‌وجود آورده که بالاخره آن برابری اساسی ممکن شود. بیل گیتس^۱ مدیر و صاحب کمپانی مایکروسافت درباره برابری به ارمان آمده با فضای مجازی جمله مشهوری دارد: «یکی از چیزهای شگفت‌انگیز درباره بزرگراه

1. Bill Gates

2. "One of the wonderful things about the information highway is that virtual equity is far easier to achieve than real-world equity... We are all created equal in the virtual world and we can use this equality to help address some of the sociological problems that society has yet to solve in the physical world."

3. Michael Hardt

4. Antonio Negri

5. Absolute Democracy

مالکانش نمونه‌ای است از سیطره کار غیرمادی بر اشکال سنتی کار صنعتی و کشاورزی. در این شرایط نوین، تولید اقتصادی هم‌زمان به معنای تولید روابط سیاسی و اجتماعی خواهد بود. دیگر لازم نیست وقت مجزایی برای فعالیت سیاسی و اجتماعی غیر از کار اقتصادی بگذاریم. به این ترتیب الگوی سیاسی درست همان گونه که الگوی تولید تغییر می‌کند دستخوش تحول خواهد شد. خصوصاً که در عصر جدید - برخلاف نظر شومپیتر - دیگر ایده‌پردازی منحصر به سرمایه‌دار نخواهد ماند و ایده‌ها به‌عنوان سرمنشأ اصلی می‌توانند از هر جایی سر برآورند. «شومپیتر چرخه اقتصادی نوآوری را تشریح می‌کند و آن را به شکل سلطه سیاسی پیوند می‌دهد ... در عملیات مادی تولید، شمار عظیمی از کارگران به کار گرفته شده‌اند اما سرمایه‌دار است که مسئول نوآوری است. می‌گویند همان‌طور که فقط «یکی» می‌تواند در سیاست تصمیم بگیرد، در اقتصاد هم تنها «یکی» است که می‌تواند نوآوری کند.» (بخش حاکمیت و دموکراسی) اما هارت و نگری معتقدند شرایط جدید وضعیتی را به وجود آورده که دیگر سازمان کار نیازمند مدیریتی از بالا نیست، بلکه برعکس با خود مدیریتی سازمان کار و به‌طور موازی با درون ماندگار شدن^۴ جامعه مواجهیم؛ باید دانست که امروز «در امپراتوری، سرمایه و حاکمیت کاملاً هم‌پوشانی دارند» و چنین نتیجه می‌گیرند (بخش حاکمیت و دموکراسی): «این اشکال نوین کار امکان‌های تازه‌ای برای خودمدیریتی اقتصادی به وجود می‌آورند، چراکه سازوکارهای مشارکت لازم برای تولید در خود کار نهفته است. اکنون می‌توانیم مشاهده کنیم که این پتانسیل نه تنها برای خودمدیریتی اقتصادی، بلکه برای خودسازمانی اجتماعی و سیاسی نیز به کار می‌رود. در واقع وقتی محصول کار نه کالای مادی بلکه روابط اجتماعی، شبکه‌های ارتباط و اشکال زندگی است، روشن می‌شود که تولید اقتصادی بی‌درنگ متضمن نوعی تولید سیاسی، یا تولید خود جامعه است.»

دموکراسی مطلق برآمده از انبوه خلق مستقیم‌تر از دموکراسی مستقیم سنتی است که در آن برگزاری انتخابات برای فرایند سیاسی ضرورتی همیشگی دارد، اینجا کار اقتصادی همان سیاست است. هارت و نگری سازوکارهایی را برای رسیدن انبوه خلق به تصمیم‌گیری بدون نیاز به حاکمیت ذکر می‌کنند که برخی از مهم‌ترین‌هایش چنین است: نخستین سازوکار «هوش گله‌ای»^۵ نام دارد (بخش هوش گله‌ای). «شبکه هوش گله‌ای دارد... اگر هیچ‌یک از موربانه‌ها هوش بالایی ندارد، گله موربانه‌ها سیستم هوشمندی فاقد کنترل مرکزی را به وجود می‌آورد. هوش گله که

نهایتاً به شکل‌گیری «طبقه نوین جهانی» - به جای طبقه کارگران صنعتی - می‌انجامد (یا انجامیده)، طبقه‌ای که بی‌نیاز از هرگونه نمایندگی سیاسی ملی با پیروی از الگوهایی جدید قادر به تصمیم‌گیری برای خود در سطح جهانی و تشکیل یک جامعه جهانی حقیقی است. آنها بر دو چهره هم‌زمان تحولات سیاسی ناشی از شبکه - دو چهره جهان‌سازی - اشاره می‌کنند: نخست آنکه نظم جهانی امپریالیستی که مبتنی بر دولت-ملت‌های قدرتمند بود در حال فروپاشی است؛ به جای آن امروز نظمی جهانی داریم که امپراتوری است، در این معنا که یک جامعه جهانی داریم که دولت-ملت‌های غالب تنها بخشی از بازیگران آن هستند و شرکت‌های چند ملیتی و سازمان‌های بین‌المللی هم در آن نقش ایفا می‌کنند. [۷] ضعف این وضعیت آنجاست که در یک وضع استثنایی همیشگی^۱ به سر می‌برد و آمریکا در آن همواره حق انجام هر کاری را به نام صلح دارد. اما هم‌زمان مجموعه همکاری‌های تولیدی در شبکه، طبقه‌ای را به وجود می‌آورد که «برخلاف تمام صورتبندی‌های طبقاتی محدود و انحصارگر، قادر است به‌طور خودمختار جامعه را بسازد»؛ این طبقه جدید که «انبوه خلق» نام دارد «برای ساختن جامعه جهانی جدید از امپراتوری استفاده می‌کند» ولی «به فراسوی آن نظر دارد». [۷] چنین است که به عقیده آنها «امروز دقیقاً نخستین باری است که امکان دموکراسی در مقیاس جهانی به وجود می‌آید.» [۷]

طرح هارت و نگری جزئیات آموزنده‌ای دارد که می‌تواند به فهم فلسفه سیاسی شبکه کمک کند. نخست آنکه آنها می‌گویند اگر هابز از نگارش کتاب درباره شهروند (منتشر شده در ۱۹۶۲) به نگارش کتاب لویاتان رسید، آنها در حرکتی معکوس از نگارش کتاب امپراتوری به نگارش کتاب انبوه خلق رسیده‌اند. (همان: مقدمه) آنها همواره عنصر نمایندگی را مهم‌ترین معضل فلسفه سیاسی می‌دانند. نمایندگی سیاسی آن چیزی است که همواره از طریق استعلا، مبنای اقتدار انواع حاکمیت و تشکیل دولتی واحد برای حاکمیت بر همه قرار می‌گیرد (بخش حاکمیت و دموکراسی) آنها درست مانند تافلر از سویی به افول امکان نمایندگی سیاسی و از سویی دیگر به مفاسدش می‌پردازند (تظلمات مربوط به نمایندگی) اما چطور ممکن است این شرایط تغییر کند؟ آنان اولاً توضیح می‌دهند که در بستر شبکه، هژمونی «کار مادی» به «کار غیرمادی»^۲ و «کار شناختی»^۳ واگذار شده است. کار غیرمادی مسائلی چون ایده‌ها، روابط، عواطف و مانند آن را در برمی‌گیرد. مثال ایجاد حقوق مالکیت فکری بر ژنوم محصولات تراریخته کشاورزی و عواید عظیم

۱. آنها این تحلیل را به تصریح خودشان از جورج آگامبن - کتاب وضعیت استثنایی - گرفته‌اند.

2. Immaterial Labor

3. Cognitive Labor

5. Swarm Intelligence

۴. درحقیقت کل کار هارت و نگری را می‌توانیم برآورده کردن جهات گروه‌های موسوم به اتونومیسیم اجتماعی از طریق شبکه بدانیم.

مادی به سلطه کار / کالای غیرمادی گسترش داده‌اند. اما مسئله اصلی در مارکسیسم نه مادیت یا غیرمادیت کالا، بلکه کالا بودن کالا است. مارکس مهم‌ترین و اصلی‌ترین خصوصیت کالا را در همان سطرهای نخستین کتاب سرمایه روشن می‌کند: «کالا چیزی است خارج از ما.» کالا چیزی است که فارغ از ما هست. این تعیین محض و مطلق ما و کالا موجب برابری مطلق میان اعضای اجتماع شود تا معنای طبقه خودبه‌خود محو شود. این کالا از این طریق کالای جهانی و این کار، کار جهانی خواهد بود. هارت و نگری به خوبی ذات جهانی این فلسفه سیاسی را شنیده و دریافته‌اند. اینکه کالایی پیدا شده که می‌تواند بسیار ساده‌تر از گذشته در جغرافیای سراسر زمین جابه‌جا شود مطمئناً امکان تازه‌ای برای نیل به کار و کالای جهانی است. اما آیا کار و کالای غیرمادی می‌تواند همان کارکرد برابری‌ساز کار و کالای مادی را داشته باشد؟

همچنین، مشخص نیست چرا در حالی که شبکه هم از جهت تمرکز پیروی می‌کند و هم از جهت تمرکززدایی، لاجرم برای تمرکززدایی آن تقویت خواهد شد و آن جهت دیگر تضعیف. این در حالی است که عکس آن را در پیدایش پدیده‌هایی مانند داده‌های انبوه و سیستم‌های امنیتی اطلاعاتی بسیار گسترده و متمرکز می‌بینیم. حتی این پرسش پیش روی کار آنها قرار دارد که آیا وقایع سیاسی امروز نشانگر یک دوبارگی بی‌سابقه جهانی است یا اتحاد جهانی. شاید مهم‌ترین تغییری که هارت و نگری در نظریه مارکس ایجاد کرده‌اند امکان حفظ تمایزها در شبکه انبوه خلق برخلاف دیدگاه یکسان‌ساز سوسیالیستی است. این مطلب در عنوان کتاب (Multitude) عنوان شده و بارها در متن بر آن تصریح کرده‌اند. اما آنها هم‌زمان بر «برابری» در شبکه تأکید دارند. برابری ناهمسان تنها در شرایطی ممکن است که تمایزها هرگز نتوانند تا مرتبه سیاست ارتقا پیدا کنند و از این طریق تفاوت کیفی با هم نداشته باشند. سیاسی شدن تمایزها به معنی برابری ارزش آنها با جان انسان‌هاست. هر عدم تقارن که بتواند سیاسی شود سایر نابرابری‌ها را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد.^۱ [۸] این درست نقطه تأسیس دولت و مردم متعلق به دولت است. هارت و نگری مفهوم «مردم» را نسبت به انبوه خلق مفهومی محدود و تنگ‌نظرانه ارزیابی کرده‌اند.^۲

اینکه هیچ‌چیز ارزش جان انسانی را ندارد، به‌عنوان اصل‌الاصول فلسفه سیاسی فناوری اطلاعات، خود متضاد خویش را تولید

اساساً مبتنی بر ارتباط است.» جا دارد به تعبیر «اساساً مبتنی بر ارتباط» توجه ویژه شود. نمونه دیگری از این سازوکارها زبان و بیان است. (همان: بخش دمکراسی انبوه خلق) هر گزاره (بیان) ترکیبی از مفاهیم مستقل (زبان) است. هر رخدادی در شبکه هم از نحوه قرار گرفتن گره‌های شبکه و شیوه همکاری آنها معنای خویش را می‌یابد. آنها پیش‌تر گفته بودند «شبکه به‌شکل مشترکی تبدیل شده که شیوه‌های فهم ما از جهان و فعالیت در آن را تعیین می‌کند.» (مقدمه) تفاوت فقط اینجاست که شخص سومی زبان را به‌کار نمی‌برد، بلکه شبکه زبانی است که خودش به زبان می‌آید (بخش دمکراسی انبوه خلق). نمونه سوم شبکه اعصاب است. «مدل عملکرد مغزی که عصب-زیست‌شناسان شرح داده‌اند یکی از راه‌های فهم این مسئله را به‌دست می‌دهد. مغز از طریق القانات نوعی مرکز صدور فرمان تصمیم‌گیری نمی‌کند. تصمیمات مغز آرایه‌بندی و پیکره‌بندی مشترک کل شبکه عصبی در ارتباط با بدن، به‌عنوان یک کل و محیط آن، است. انبوه خلق در مغز و بدن تصمیم واحدی را تولید کرده است.» درحقیقت خود مغز مرکزیت ندارد و صرفاً خدماتی نظیر آرایه‌بندی و نظم‌بخشی به یافته‌های حسی را انجام می‌دهد و نه چیز دیگر.^۱ این سه مورد شاخص‌ترین توضیح‌هایی است که آنها برای حل مسئله تصمیم‌گیری در شبکه انبوه خلق ارائه کرده‌اند. هرچند کل مسئله تصمیم‌گیری بخشی بسیار مختصر و جزئی از کتاب آنها را تشکیل می‌دهد.

هارت و نگری با نهایی کردن امکان‌های فضای مجازی رؤیای فناوری اطلاعات را پیش گذاشته‌اند. ممکن است بهره‌برداری از فناوری اطلاعات را مساوی پیروی از فلسفه سیاسی آن ندانیم، در این صورت نمی‌توانیم جهت‌گسترش فناوری‌های اطلاعاتی را توضیح دهیم و در آن مشارکت کنیم. برای مثال ابداع رمز ارزها و اقبال به آنها صرفاً وابستگی فنی به شبکه‌های ارتباطی ندارد، بلکه تقویت‌کننده و پیرو فلسفه سیاسی آنهاست. در کار هارت و نگری می‌توانیم با جزئیات فراوانی این فلسفه سیاسی را همچون یک فضا و نیرو تجربه کنیم، نیرویی که خود را پیش‌برنده تاریخ می‌داند. آنچه امروز دمکراسی مستقیم می‌نامیم نیز بیش از هرچیز پیرو فلسفه سیاسی فناوری اطلاعات در حکمرانی است.

از یک منظر، کار آنها بسط و تفصیل دیدگاه‌های مارکس در قرن بیست‌ویکم است، با این تفاوت که حیطة کالا را از هژمونی کالای

۱. به‌نظر می‌رسد هارت و نگری به نوعی امکان‌های یادگیری در هوش مصنوعی مبتنی بر الگوریتم‌های موسوم به شبکه عصبی نیز نظر داشته‌اند.
۲. مثال‌هایی که اشمیت در «مفهوم امر سیاسی» در باب تمایز دولت به‌عنوان مجموعه‌ای سیاسی با سایر بنگاه‌های اجتماعی می‌آورد آموزنده‌اند. از جمله اینکه اتحادیه‌های کارگری یا جماعات دینی با محوریت کلیسا هرچند در زمان بیسمارک (صدر اعظم قدرتمند آلمان در قرن نوزدهم) دارای بدنه اجتماعی فعال و نیرومندی بودند اما هیچگاه نمی‌توانستند جای تعیین‌کنندگی خاص دولت را بگیرند. البته این در حالی است که بالقوه ممکن است تضاد طبقاتی یا مذهبی هم سیاسی شود و تشکیل دولت دهد (اشمیت، جیرانی و نمازی ۱۳۹۶).

۳. آن‌ها مفاهیمی مانند مردم (people)، توده (mass)، عامه مردم (mob)، جماعت (crowd) و عوام‌الناس (rabble) را هرکدام متناظر نظریات سیاسی مختلف حامی حاکمیت یا آنا‌رشی ارزیابی می‌کنند و آن‌ها را در برابر مفهوم انبوه خلق (multitude) قرار می‌دهند. اما در عین حال مهم‌ترین رقیب نظریه انبوه خلق را مفهوم «مردم» یا به عبارتی «جمهور» می‌دانند. به تصریح با نظریه افلاطونی سیاست مخالفت می‌کنند. «در اندیشه اروپایی این تأکید بر [حاکمیت] «یکی» غالباً تداوم میراث افلاطون به‌شمار می‌رود» (هارت و نگری ۱۳۸۶: بخش حاکمیت و دمکراسی).

دیگری وارد می شود. وضعیت استثنایی صرفاً مربوط به دوره گذار فلسفه سیاسی فضای مجازی نیست، بلکه ذاتی و همیشگی آن است. باید در ظهور پدیده‌هایی مانند داعش و ترامپ مجدداً تأمل و تحقیق کرد. این پدیده‌ها در حالی ظاهر می شوند که هارت و نگری تأکید دارند خصوصیت اساسی شبکه دروازه‌های همواره باز آن است، چنان که چیزی خارج از نظم جهانی امپراتوریایی و حیطة عمل جهانی انبوه خلق دیگر وجود ندارد. ای بسا همان عنوان کتاب «امپراتوری» را بتوان دستمایه قضاوت نهایی درباره مدعیات نظریه انبوه خلق دانست.

می کند. چنانکه تافلر گفته بود افزایش ستیزه جویی و سازش ناپذیری گروه‌های مذهبی و تک‌موضوعی بحران زمان ماست. هرچند تافلر در منشأ این ناسازگاری تحقیق نکرده بود، اما باید مبدأ آن را در بسته شدن امکان و متقابلاً اشتباهی شدید به عنصری جست که بتواند کل زندگی را ارزیابی کند. تلاش برای پشت در نگه داشتن سیاست به ظهور انفجاری و ستیزنده آن نیرو منجر شده است. نیروهایی که شبکه آنها را به‌عنوان شر مطلق ارزیابی می کند و همواره برای یک جنگ تمام‌عیار با آنها مهیا می شود. جنگی که در نظریه هارت و نگری از آن احتراز و دوری شده است به شکل

۵. نظریه نظم خودانگیخته



طراحی شده نبوده‌اند و به همین ترتیب آینده‌ای نامعلوم دارند. به گفته آدام اسمیت: «انسان به سمت یاری رساندن به تحقق اهدافی رانده می شود که اصلاً قصد و نیتش را نداشته».

نظریه نظم خودانگیخته مقابل عقل‌گرایی پیش از عصر روشنگری است؛ برای مثال و خصوصاً با نظریه‌ای که هابز در لویاتان ارائه می دهد و دولت را نماینده سیاسی مردم (ملت) می داند. دولت که در نظریه‌های عقل‌گرایانی چون هابز ضرورت ذات مدنی انسان است، بنا به دیدگاه نظم خودانگیخته، اتفاقی است در سیر پیش‌آمد تاریخ که می توانست نیفتد و می تواند نباشد. نهادهای عربی در طول زمان، فارغ از تصمیم‌های عامدانه شکل گرفته‌اند و کسی هم نمی تواند از آینده آنها با خبر باشد یا برای بر هم زدن این نظم‌ها تصمیم بگیرد. «دغدغه نظریه نظم خودانگیخته آن دسته از فرایندهای طبیعی است که حاصل عقل یا قصد و نیت نیستند».^[۹]

قوانین در یک نظم خودانگیخته حاصل انشای عقلی محض نیستند، بلکه در پیدایش آنها نوع خاصی از تجربه ذیل مکانیسم بازار دخالت دارد، این قواعد در شکل تنظیماتی ظاهر می شوند که بیشتر در نظم‌های قانونی و حقوقی موجود کشف می شوند تا اینکه وضع شوند. اگر قواعد آمرانه بر این نظم‌های موجود تحمیل شود همواره نتیجه عکس می دهد. رفاه عمومی نیز حاصل خود-تعادلی است و می توان آن را نوعی تصادف دانست. اصل بر آن است که هرکسی تنها به پیگیری نفع شخصی اش بپردازد، اما از خلال این پیگیری نهایتاً و به نحو ناخودآگاهانه‌ای منفعت عمومی حاصل شود. برنارد ماندویل (۱۷۳۳ - ۱۶۷۰) از اصحاب روشنگری اسکاتلندی، جامعه سرمایه‌داری را به حکایت زنبورها تشبیه می کند که هر زنبوری با پیگیری نفع شخصی اش نهایتاً به شکل‌گیری کولونی کمک می کند.

1. Spontaneous Order

«نظم خودانگیخته»^۱ نظریه‌ای است که می گوید: «چیزهایی که در یک نظام اجتماعی نفع عمومی را تأمین می کنند حاصل نیروهایی خودانگیخته‌اند که ورای کنترل مستقیم انسان‌ها هستند».^[۹] این نظریه که نخست در لیبرالیسم کلاسیک ابتدای دوره مدرن مطرح شده بود در اواخر قرن بیستم با تفسیر جدید فردریش هایک با اقبال دوباره‌ای مواجه شد. این نظریه در برابر ایده خردگرایی فلسفی قرار می گیرد که در سیاست متناظر با مدیریت دستوری دولت بر ساحات زندگی است، دولتی که تصور می کند حق دارد و می تواند نظام‌های اجتماعی را طراحی کند، قیمت‌ها را بسازد و صنایع را به صرف تصمیم راه‌اندازی کند. اگر نظریه‌هایی که پیش‌تر گفتیم نمایندگی سیاسی دولت از مردم را نقد می کردند تا از مردم در برابر استعلاجی دولت حفاظت کنند، این بار مکانیسم بازار به‌عنوان تنظیم‌کننده مناسبات اجتماعی جایگزین آگاهی و خرد دولتی می شود.

پول یکی از نهادهایی است که به‌صورت سنتی، پیرو یک نظم خودانگیخته اجتماعی در طول تاریخ پیدا شده است. مطابق نظریه نظم خودانگیخته، هرچند ابعاد چنین پدیده‌ای هیچ‌گاه توسط «آگاهی عامدانه انسانی»^۲ از پیش طراحی نشده و هیچ‌یک از میلیون‌ها فردی که در طول قرن‌ها به شکل‌گیری این پدیده یاری رسانده‌اند درکی از «کل» آن نداشته‌اند، اما اینجا با پدیده‌ای مواجهیم که از مجموعه این آگاهی‌های جزئی فراتر است و نظم اجتماعی مبتنی بر آن است. پدیده‌های دیگری مانند زبان، نظام تقسیم کار یا نظام حقوق عربی را نیز باید نهادهایی دانست که با الگوی نظم خودانگیخته شکل گرفته‌اند. سازواره‌هایی ذواباد و بسیار پیچیده که در تکوین تاریخی‌شان پیرو نقشه‌ای از پیش

۲. عبارات داخل گیومه از هایک است.

۳. نظریه نظم خودانگیخته البته همواره علیه دولت مطرح نشده، بلکه به‌عنوان مثال جوسایا (یوشع) تاگر در قرن هجدهم معتقد بود تجارت آزاد بین‌المللی و طرق لیبرالی می تواند اتفاقاً به هدف مرکانتیلیستی اقتدار دولت یاری رسانند به این ترتیب امپریالیسم اقتصادی بریتانیا اتفاقاً به شیوه‌هایی ظاهراً معکوس تداوم پیدا می کند.

و دستور انسان‌شناسانه بلکه مسئله‌ای در باب «اطلاعات» است. واقعیات یک نظام اجتماعی و اقتصادی در میان اذهان هزاران هزار، بلکه میلیون‌ها فردی که بازیگر این صحنه‌اند پراکنده است. در دیدگاه‌هایک توزیع اطلاعات به همان میزان تقسیم کار در بازار اهمیت دارد. هماهنگ کردن این شناخت پراکنده از طریق فرایند بازار به ما اجازه می‌دهد از میزان بسیار بیشتری از شناخت در قیاس با هر نظام بدیلی بهره‌مند شویم. به‌علاوه برخلاف نظریه کلاسیک، تعادل بازار هیچ‌گاه کامل نیست، بلکه بازار همیشه با کسب اطلاعات بیشتر در حرکت به‌سوی تعادل است. در معرفت‌شناسی‌هایک شناخت واقعاً علمی از جامعه به‌معنای شناختن نظم‌های خودانگیخته‌ای است که پیش‌تر شکل گرفته‌اند، نه نظم‌های تعمداً ساخته شده. نگرانی او کنترل دولتی ابزار پولی بود و آن را موجب بی‌نظمی و ناهماهنگی اقتصادی می‌دانست. به همین دلیل بود که او در کتاب مشهورش تحت عنوان «غیرملی کردن پول» پیشنهاد داد تا پول از تحت کنترل دولت خارج شود و بنگاه‌های اقتصادی بتوانند هر یک به‌طور آزادانه دست به انتشار پول بزنند و در این زمینه با یکدیگر رقابت کنند تا پول باثباتی که بدون دخالت دولت پدید آمده به‌تدریج جایگزین پول دولتی شود. درحقیقت او به‌جای آنکه مانند مارکسیسم یا حتی نظریه‌های لیبرال بخواهد پول را مطلقاً کالا-بنیاد و واقعی کند تا از کنترل و دخالت دولت خارج شود پیشنهاد داد پول در مکانیسم بازار و به‌نحو رقابتی تعیین قیمت شود. او بازار را یک «شبکه» فاقد مدیریت مرکزی اما خود ایستا فرض می‌کند و جملات بسیار مهمی می‌گوید که می‌توانند جوهره نظریه نظم خودانگیخته را بیش از همیشه آشکار کنند: «مزیت اصلی طرح پیشنهادی این است که به دولت‌ها اجازه نمی‌دهد از ارزشی که منتشر می‌کنند در برابر تبعات خطرناک اقداماتی که مرتکب می‌شوند محافظت کنند» [۱۰].

مسئله عرف در فلسفه سیاسی‌هایک بسیار اساسی است. «این درست است که بالاترین مرجع تصمیمات آگاهانه [یعنی حاکمیت] در واقع نمی‌تواند اختیارات خود را محدود کند، اما این مرجع با همان چیزی که سرچشمه قدرت او است محدود می‌شود، یعنی وضعیت رایج عقیده و نه یک عمل عامدانه دیگر» [۱۱]. او درعین‌حال به دمکراسی نمایندگی شدیداً معترض است و از متفکران مختلفی نقل می‌کند که: «پارلمان نیز می‌تواند به‌اندازه یک پادشاه مستبد باشد» و «هیئت‌های مقننه نیز باید محدود شوند تا به آزادی فردی تجاوز نکنند» [۱۱]. دلیل طرد دمکراسی نمایندگی از سوی‌هایک نقد شدیدی است که بر شیوه قانونگذاری غیرتجربی دارد. به‌زعم او دمکراسی کاملاً از فرایندهای خرید رأی و تبلیغات انتخاباتی متأثر است و همین تأثیرپذیری، تصمیم‌های دولت را وابسته به منافع گروه‌ها و احزاب می‌کند. «حتی ما حق نداریم سیاستمداران

درواقع نظم خودانگیخته علیه جمع‌گرایی (سوسیالیسم) و به‌نفع روایت خاصی از فردگرایی موضع می‌گیرد.

نکته مهم دیگر درباره این نظریه آن است که خودانگیختگی می‌تواند ازسویی نحوه تأسیس و پیدایش پدیده‌ها را تعیین کند و ازسوی‌دیگر شیوه تداوم آنها باشد. خودانگیختگی در پیدایش می‌تواند با تکامل داروین توضیح داده شود، اما خودانگیختگی در شیوه تداوم را می‌توان از طریق بازگشتن اطلاعات به درون سیستم برای تحقق خود-تنظیمی تصور کرد. اقتصاد بازار تنها مثالی کلاسیک برای این نظریه -البته در هر دو شق آن- است. مکانیسم قیمت‌ها می‌تواند اطلاعاتی را به درون نظام بازگرداند که بازیگران را قادر می‌کند هماهنگی خودانگیخته‌ای را به‌صورت خودکار به‌وجود آورند که گویی ساخته یک ذهن همه‌چیز دان است. حال آنکه این یک نظم خود-تصحیح‌گر است.

از نخستین دستاوردهای این نظریه شکسته شدن دیدگاه الهیات اخلاقی نسبت به ارزش کالا و ارزش پول در دوره رنسانس بود. عنصر اخلاقی در این نظریه ربطی به این اندیشه اخلاق‌گرایانه ندارد که قیمت باید با هزینه کار متعادل باشد، بلکه به این استدلال بازمی‌گردد که قیمت «عادلانه» فقط در شرایطی بروز پیدا می‌کند که رقابت کم و بیش کامل باشد. در این معنا نه‌فقط قیمت کالاها در بازار تعیین می‌شود بلکه ارزش خود پول نیز تابعی از میزان عرضه و تقاضای آن خواهد بود. مدرسیان اسپانیایی معتقد بودند باید گذاشت ارزش پول آزادانه در بازار تغییر کند. حال آنکه پیش‌تر پول، در شکل سکه طلا و نقره، ارزشی فی‌نفسه و جوهری داشت و می‌توانست محل اتکا امن و ثابتی برای هر نوع معامله‌ای قرار گیرد. این متفکران اسکاتلندی دوره روشنگری -یعنی اسمیت، فرگوسن، هیوم و چند چهره دیگر- بودند که آموزه نظم خودانگیخته را تبدیل به یک نظم اجتماعی کلی کردند. هیوم با قائل شدن به هرگونه بنیان قراردادی برای جامعه^۱ سرسختانه مخالف بود و منشأ قانون و دولت را طبیعت، یعنی تمایلات طبیعی خاصی در انسان می‌دید. هیوم با «اصلاح اتوپیایی طبیعت بشری» که در روشنگری رومانتیک اروپایی پیشنهاد می‌شد به‌این‌ترتیب مخالفت می‌کرد. ارتباط میان تمایلات شخصی و نفع جمعی در دیدگاه او قراردادی بود که به‌صورت خودانگیخته رخ می‌دهد و در این مسیر از جان بخشیدن به روحیه طمع و ابتکار و صناعت و تجمل در افراد جامعه حمایت می‌کرد.

فریدریش‌هایک در قرن بیستم نظریه نظم خودانگیخته را چه در زمینه اقتصاد و در چه در زمینه نظام‌های اجتماعی احیا کرد. او معتقد بود علوم اجتماعی اصیل باید تأکیدشان بر این باشد که انسان‌ها چنانکه توان کنترل جامعه‌هایشان را دارند و نیاز آنها نیز به چنین کاری چنانکه است [۹]. مسئله‌هایک نه یک نظم اخلاقی

۱. یعنی نظریه ژان ژاک روسو در کتاب مشهورش تحت عنوان قرارداد اجتماعی.

از دست دولت)، به علاوه هیچ معلوم نیست تداوم عرفی نظم‌های موجود به یک نظم لیبرالی چنان که او می‌خواهد بینجامد. این در حالی است که هایدک نظم لیبرالی را تنها خروجی ممکن فرایند تن دادن مداوم به واقعیت عرفی می‌داند. باید این تذکر آدم اسمیت را به یاد داشته باشیم که نظریه نظم خودانگیخته می‌تواند به نوعی جبرگرایی بینجامد [۱۲].

ارزیابی پیشنهاد هایدک در باب پول نیازمند دقتی است که بتواند عمق این پیشنهاد را دریابد. او پیشنهاد می‌کند اختیار چاپ پول از دولت گرفته و به شرکت‌های خصوصی اعطا شود و معتقد است با این کار پول‌های مختلفی در بازار وجود خواهند داشت که قادرند با یکدیگر در جلب اعضا و حفظ ارزش رقابت کنند؛ از این طریق دولت‌ها دیگر قادر نخواهند بود با چاپ بی‌رویه پول اشتباه‌های سیاسی‌شان را مخفیانه به حساب مردم بنویسند. هایدک در حقیقت معتقد است هرگونه تصمیم سیاسی دولت در واقع ایدئولوژیک و فاقد مبنای حقیقی و انسانی است و چاپ پول مهم‌ترین ابزاری است که دولت‌ها به صورت کلاسیک در این جهت به کار می‌بندند.

امروز شرکت‌های بزرگ جهان سرمایه‌داری به نحو پیچیده‌ای پیشنهاد هایدک را پیگیری کرده‌اند. رمزارزها هرچند چاپ‌کننده رسمی ندارند، اما عملاً ارزش آنها از طریق سرمایه‌گذاری شرکت‌های خصوصی در آنها بالا و پایین می‌شود. این شرکت‌ها بدون پذیرش مسئولیت نمایندگی این ارزها در مجامع عمومی ارزش کالاهای عمومی را کنترل می‌کنند. هیچ‌گاه شرکت‌ها قادر و حتی در حقیقت مدعی و خواستار آن نبوده‌اند که اعضای‌شان را تبدیل به شهروندان یک کشور کرده و از آنها مانند یک دولت پشتیبانی کنند اما از سوی دیگر، این حیطه غیرسیاسی و شرکتی پول، به‌رغم ادعایش هرگز بدون آن حیطه سیاسی دولتی نمی‌توانست و نمی‌تواند وجود داشته باشد، کما اینکه دموکراسی مستقیم در حقیقت هیچ‌گاه بدون دولت نمی‌تواند وجود داشته باشد، هرچند همواره در جهت حذف و تضعیف دولت پیشنهاد شده و به جریان می‌افتد. در حقیقت ای‌بسا در هیچ جای دیگری به اندازه الگوی کلی کار هایدک نمی‌توانیم سرآغاز و سرانجام پیشنهاد دموکراسی اطلاعاتی مستقیم را با جزئیات فراوانش ببینیم. هایدک تقریباً بیشتر از هر کس دیگری به تبعات این رأی تن داده و آن را پیگیری کرده است. ضمناً در کار هایدک می‌توانیم ببینیم که چگونه پیشنهاد تنظیم‌گری برای حکمرانی و پیشنهاد دموکراسی مستقیم برای آن در حقیقت به ایده واحدی در فلسفه سیاسی اشاره دارند. اگر هارت و نگری این نظریه را از سمت سیاست مطرح کرده‌اند هایدک آن را از سمت بازار طرح کرده است.

را به دلیل کاری که می‌کنند سرزنش کنیم، زیرا ما هستیم که با حفظ نهادهای فعلی، آنها را در موقعیتی قرار می‌دهیم که تنها در صورتی می‌توانند کار خیری انجام دهند که خود را متعهد به تأمین امتیازات ویژه برای گروه‌های مختلف کنند» [۱۱]. در حقیقت هایدک سعی دارد به گستره‌ای کاملاً جهان‌شمول از مردم دست پیدا کند که هیچ حدی، حتی حد اکثریت، نمی‌تواند آن را محدود کند. این گستردگی را باید مکانیسم‌های بازارگونی تأمین کنند که رقابت کاملی را امکان‌پذیر کرده‌اند.

دیدگاه نظم خودانگیخته به سیاست، هم‌راستا با دموکراسی مستقیم، کارکرد دولت را به تنظیم‌گری فرو می‌کاهد. مسئله مشترک در هر دو دیدگاه از میان برداشتن دولت است. این دو نظریه عملاً و نظراً یکدیگر را تدارک می‌کنند، هرچند ظاهراً از جهت متفاوتی پدید آمده‌اند اما همچنین این دو نظریه هر دو به فلسفه سیاسی فضای مجازی مرتبطند و در بستر وضعیت اطلاعاتی که از قرن بیستم آغاز شده مطرح شده‌اند. تأکید هایدک بر مسئله خبر و اطلاعات و تشبیه بازار به شبکه تأکیدی بسیار مهم است. همین تأکید است که کار او را از کار اسمیت که بر مبنای یک نظریه اخلاقی فردگرایانه است جدا می‌کند، اما به هر حال مشابهت حکایت زنبورها^۱ با هوش گله‌ای^۲ تصادفی نیست.

هایدک با اتکا به سنت تجربه‌گرایی اروپایی، بر آن است که ماهیت هرچیز تنها با آنچه غیرذهنی و خارجی است تعیین می‌شود، نه با فرایندهای صرفاً عقلانی که در عقل‌گرایی اروپایی پیشاکانتی می‌شناسیم (مانند هابز و لایبنیتز). در اقتصاد ارزش کالا همان ماهیت آن است و تنها نقطه قابل‌اتکا برای تعیین آن، نه هرگونه تصمیم آگاهانه بلکه مکانیسم بازار است. همچنین کار هایدک -چنان که تمجیدهای او نشان می‌دهد- وابستگی اساسی به افکار کارل پوپر دارد. نزد هایدک هیچ سیستم سیاسی آماده پذیرش انقلاب‌های پیاپی که بازار می‌تواند در مناسبات اجتماعی ایجاد کند نیست و همواره سیستم‌های سیاسی خواسته‌های شخصی خود را بر بازار تحمیل می‌کنند. در حقیقت کار هایدک هرچند تنها به صورت پیامدگرایانه یا حداکثر معرفت‌شناختی دیده شده (و لحن متغیر خود او هم در این زمینه کاملاً مؤثر بوده) اما همواره موضعی هستی‌شناسانه در خود نهفته دارد (بسیار پیش می‌آید که هایدک از ضرورت تواضع عقل انسانی سخن بگوید). باز کردن دیدگاه هایدک در حیطه هستی‌شناسی می‌تواند در رسیدن به فهمی یکپارچه از او کمکی اساسی کند.

توصیه هایدک به نظم لیبرالی اتفاقاً با بسیاری دستوره‌های آمرانه و مداخله‌گرانه پیگیری می‌شود (نظیر خارج کردن اجازه انتشار پول

۱. تشبیهی که در نظم خودانگیخته استفاده می‌شده و به آن در متن اشاره کردیم.

۲. در کار هارت و نگری در بخش پیشین اشاره کردیم که آنها رفتار اعضای شبکه را به نحو خاصی هوشمند و منسجم می‌دانند و برای این توضیح از استعاره هوش گله‌ای استفاده کردند.

۶. نتیجه‌گیری و پیشنهاد



جامع و بزرگ‌تر از نظریه‌هایی باشد که آن را پیش می‌نهند و نظریه‌هایی که گفته شد تنها به‌نحوی تمهید و استقبال از این تحول باشد، که از مجموع گزارش‌های این مجموعه نیز می‌توان چنین فهمید. آنچه اینجا به‌عنوان زمینه‌های نظری دموکراسی مستقیم گفته شد بیشتر نظریه‌پردازی‌هایی در حمایت از کنار زدن دولت و گام گذاشتن در یک وضعیت آرمانی بی‌دولتی است. این نظریه‌پردازی‌ها ممکن است سیاست‌هایی را در راستای مقصود خویش، مستقیم یا غیرمستقیم، در لفافه‌ای از گفتارهای تقدیری و تاریخی به دولت‌ها تحمیل کنند؛ اما هر دولت و ملتی باید از پایه موقعیت خاص خویش با پیشنهاد دموکراسی مستقیم روبه‌رو شود و بر این پایه آن را روایت و قضاوت کند، نه اینکه آن را چون یک پیشنهاد جامع و جهان‌شمول بپذیرد. در گزارش سوم این مجموعه، «دموکراسی مستقیم در ایران»، به مناسبت این پیشنهاد با ایران امروز پرداخته‌ایم.

دیدگاه‌های متفاوتی ذیل فلسفه سیاسی فضای مجازی و عصر اطلاعات، دموکراسی مستقیم را پیشنهاد می‌دهند. آنچه در دیدگاه تافلر برجسته است، آینده‌پژوهی، سیاستگذاری و سیاست‌پژوهی علم و فناوری است. تافلر همچنین دموکراسی مستقیم دیجیتالی را برای نیل به یک دولت قوی و تام پیشنهاد می‌داد. اما هارت و نگری ضمن تشخیص جهانی بودن پدیده‌ای که به‌صورت محلی و سپس جهانی خواستار دموکراسی مستقیم است، پیرو دیدگاه‌های پسامارکسیستی^۱، خواستار انحلال دولت و پیدایش جامعه مشترک نهایی شدند. متقابلاً هیک توسعه‌دهنده نظریات نئولیبرالی بود و حذف نمایندگی سیاسی دولت و نیل به یک دموکراسی حقیقی را تنها بر بستر تکیه بر قواعد بازار خودتنظیم‌گر امکان‌پذیر می‌دانست. بدین ترتیب، چه در جناح چپ و چه در جناح راست فکری، دیدگاه‌هایی هستند که دموکراسی مستقیم را هریک به طریقی می‌طلبند و درمانی شفاف‌بخش برای بیماری‌های حکمرانی می‌دانند. از این‌رو شاید دموکراسی مستقیم معرف تحولی

۱. ترکیبی از دیدگاه پسامدرن و نئومارکسیسم.

منابع و مآخذ

۱. قلی پور، آرین، و علی پیران نژاد. ۱۳۸۷. «ارتقای اعتماد عمومی و دموکراسی الکترونیکی: تبیین نقش دولت الکترونیک». مدرس علوم انسانی ۵۶ (۱۲): ۲۱۹-۵۶.
۲. نصرافهانی، مهدی، قاسم شهبسوار و مهربان هادی پیکانی. ۱۳۹۶. «حکمرانی الکترونیک، چالش های دموکراسی». ترویج علم ۱۲ (۸): ۷۹-۹۷.
۳. خلیلی، محسن. ۱۳۹۴. «کشاکش دولت الکترونیک با دموکراسی الکترونیک». دولت پژوهی ۳ (۱): ۱-۳۲.
۴. باطنی، ابراهیم و مهدی یزدان شناس. ۱۳۸۵. «نگاهی به فرایند شکل گیری دولت الکترونیک و چالش های فراروی آن». حقوق اسلامی ۹ (۳): ۹۴-۵۹.
۵. تافلر، الوین. ۱۳۷۳. موج سوم. ترجمه شهیندخت خوارزمی. تهران: نشر سیمرغ با همکاری نشر فاخته. صص ۵۴۲-۵۷۳.
۶. امامی، محمد و فردین مرادخانی. ۱۳۸۸. «فرجام دولت در اندیشه مارکس». سیاست ۹ (۳۹): ۳۹-۵۶.
۷. هارت، مایکل و آنتونیو نگری. ۱۳۸۶. انبوه خلق - جنگ و دموکراسی در عصر امپراتوری. ترجمه رضا نجف زاده. نشر نی.
۸. اشمیت، کارل. ۱۳۹۶. مفهوم امر سیاسی، ترجمه یاشار جیرانی، رسول نمازی. ققنوس.
۹. بری، نورمن. ۱۳۹۹. نظریه نظم خودانگیخته. ترجمه خشایار دیهیمی. نشر نی.
۱۰. فون هایک، فریدریش. الف ۱۴۰۰. خصوصی سازی پول. ترجمه امیررضا عبدلی و محمد جوادی. تهران: انتشارات آماره.
۱۱. --- ب ۱۴۰۰. قانون، قانونگذاری، آزادی - گزارشی جدید از اصول آزادی خواهانه عدالت و اقتصاد سیاسی - جلد سوم: نظم سیاسی مردمان آزاد. ترجمه مهشید معیری و موسی غنی نژاد. ج ۳. تهران: انتشارات دنیای اقتصاد: بخش «خرافه صنغ گرایانه درباره حاکمیت».
۱۲. بری، نورمن. ۱۳۹۹. نظریه نظم خودانگیخته. ترجمه خشایار دیهیمی. نشر نی.



گزیده سیاستی

چه در جناح چپ و چه در جناح راست فکری، دیدگاه‌هایی هستند که هر یک به طریقی دموکراسی مستقیم را می‌طلبند. مسئله‌ی اصلی برای هر دو، کنار زدن دولت رسمی و گام گذاشتن در یک وضعیت آرمانی است. حرکت در راستای دموکراسی مستقیم تناقضی درونی با ماهیت دولت است و عجیب است اگر دولت‌ها به دست خود خود را اکنار بگذارند.



مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی

تهران، خیابان پاسداران، روپروی پارک نیاوران (ضلع جنوبی، پلاک ۸۰۲)

تلفن: ۷۵۱۸۳۰۰۰ صندوق پستی: ۱۵۸۷۵-۵۸۵۵ پست الکترونیک: mrc@majles.ir

وبسایت: rc@majles.ir